

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نوشته: تدارک کمونیستی
فرستنده: علی مشرف
۰۱ نومبر ۲۰۲۲

از «نه غزه، نه لبنان» تا «ژن، ژیان، نازادی»: پایان یک میثاق، آغاز هرج و مرج - بیانیه تحلیلی (۲)

از نظر عملی نیز پیشقراولان «ژن، ژیان، نازادی» در روژآوا به بهترین شکل همزیستی شعارهای «ترقیخواهانه» خویش با تجاوز امپریالیستی را به نمایش گذاشته بودند. جنبشی که با لفاظی های «سوسیالیستی» در باب خودگردانی عملاً در کنار مرتجع ترین نیروهای الیگارشی فاسد کرد در اقلیم کردستان نیز قرار می گرفت. جنبش اعتراضی «زن، زندگی، آزادی» انتقال همان صف بندی به درون مبارزه طبقاتی در ایران بود. مضاف بر این که در این انتقال از اصل اریجینال خویش نیز فراتر رفته تا با به نمایش گذاشتن نمادهای برجسته ووکیسم و جندریسم به همه جهانیان نشان دهد که طبقه متوسط ایرانی هیچ چیز از ووکیسم امریکائی کم ندارد. مسیح علینژاد البته از باسن کیم کارداشیان بهره نبرده است اما جنبش اعتراضی که نیلوفر فولادی و مریم نمازی سملهای زنانه آن را تشکیل می دهند، هم از جنیفر لویز برخوردار است و هم از آکساندیریا اوکازیو کورتز. هم هدونیسم را در بر گرفته است و هم «سوسیالیسم دموکراتیک» را. لمپنیسم تهوع آور این جنبش ووکیستی لمپنیسم طبقات مادون پرولتاریا نیست. لمپنیسم «روشنفکرانه» ای است که با داعیه تابوشکنی برای خویش نقشی ترقیخواهانه نیز قائل است. مرز بین جندریسم و اصالت همجنسگرایی با پورنوگرافی و پدوفیلی سالهاست که از میان برداشته شده است.

از نظر سیاسی نیز این جنبش حقیقتاً نشان داد که کوچکترین تعلق خاطری به مرزهای ملی ندارد. به عنوان جنبشی گلوبالیست، آنچه برای آن مهم است تقابل با نیروهای «آنتی گلوبالیست» است که هسته صلب نظام از مهمترین آنان در سطح منطقه ئی و جهانی است. برای درهم شکستن آن نیروی «آنتی گلوبالیست» نه فقط می توان، بلکه ضروری است که همه ظرفیت در هم شکستن آن را به کار گرفت. حتی به قیمت از میان بردن مرزهای ملی تاکنونی. راز همبستگی وسیع این جنبش با جیش العدل و پژاک و کومه له در همین است. اینها نقاط «قوت» این جنبش و در عین حال پاشنه آشیل آن هستند.

به این ترتیب یک بار دیگر طبقه متوسط ایران قادر به شکل دادن به جنبشی هژمونیک شده است که چتر خود را بر جنبشهای اعتراضی دیگر گسترانده است. حقیقتاً نیز آنچه در میدان، در خیابانهای شهرهای مختلف ایران و در محله های فقیر نشین می گذرد، بیش از آن چیزی است که به این جریان هژمونیک شکل داده است. نیروی محرک توده

جوانانی که در فلاح و نازی آباد به خیابان آمده و می آیند، «ژن، ژیان، آزادی» نیست. نیروی محرکه آنان در تبعیض و بیعدالتی عمیقی است که در چهل سال گذشته نظام جمهوری اسلامی در درجه اول نه به مثابه نظامی مذهبی، بلکه در مقام مباشر نظم سرمایه داری بر آنان تحمیل کرده و آنان را به محرومینی فاقد هرگونه چشم انداز بهبود زندگی در آینده تبدیل نموده است. بدون این تبعیض و بیعدالتی، بدون این فلاکت، هیچ درجه‌ای از پروپاگاند رسانه‌ی ایران اینترنشنال و من وتو و صدای امریکا و بی بی سی قادر به حرکت در آوردن آنان نبود. بدون این محرومیت هیچ رهبری از طبقه متوسطی ها نه تنها قادر نبود خود را به مثابه صدای این نفرین شدگان معرفی کند، بلکه حتی قادر نمی‌شد با خیال راحت در میان آنان به راه رفتن بپردازد. بدون این فلاکت حتی ده گشت ارشاد هم نمی‌توانست به بروز چنین واکنشی در جامعه منجر شود. لحظه مرگ مهسا نقطه تلاقی این دو مؤلفه ای بود که در طول چهل سال گذشته نضج گرفته و به موازات یک دیگر پیش می رفتند. از یک سو تقابل ویژه دولت با جامعه به طور کلی که در تراژیدی مرگ یک شهروند متبلور می‌شد و از سوی دیگر تقابل طبقه حاکمه با طبقات فرودست که در تمام سالهای اخیر به دفعات خودنمایی کرده و این بار، یک سال پس از «یکدست» شدن نظام و وخامت روزافزون معیشت توده های زحمتکش به نقطه انفجار نزدیک می شد. درک تحول کنونی جامعه ایران و ترکیب و آرایش آتی توازن قواء بدون درک این دو مؤلفه امکانپذیر نخواهد بود. دو مؤلفه ای که در لحظه‌ای واحد با یک دیگر تلاقی نموده و جنبشی را شکل دادند که نخست به شکل عصیان نمودار گردید تا در تداوم خویش به عنوان جنبشی نو از طبقه متوسط تبلور بیابد. سرنوشت آینده این جنبش نیز قبل از هر چیز به کارکرد این دو مؤلفه متفاوت و کنش نیروهای درگیر در تحول کنونی نسبت به آن دو گره خورده است. کنشی که محصول نهائی آن را نه تنها توازن بین خود آن نیروها، بلکه همچنین تغییرات در توازن قوای منطقه‌ی و جهانی رقم خواهد زد.

به این ترتیب آنچه اکنون به مثابه جنبشی واحد خودنمایی می کند، در حقیقت ترکیبی است نا متجانس. عناصر شکل دهنده به این جنبش تا جایی به وحدت آن وفادار خواهند ماند که تحقق اهداف نوشته و نانوشته خود را در آن امکانپذیر بدانند. برای کارگر و دیپلمه و دانشجوی بیکار محلات فقیر نشین، این اهداف در درجه اول فایده آمدن بر فقر و فلاکت امروز آن است، برای مرتجعان تجزیه طلب مناطق حاشیهای در تحقق رویای تشکیل مینی دولتهای دست نشانده قدرتهای منطقه‌ی و جهانی و برای ووکیست ها و جندریستها در دستیابی به جامعه‌ای که هونیسم در آن به ایدئولوژی مسلط بدل شده باشد. موفقیت یا عدم موفقیت نظام در مهار و سرکوب این جنبش نیز به توانایی یا ناتوانی آن در ایجاد چنین تفکیکی در صفوف این جنبش گره خورده است.

تلاش برای ایجاد چنین تفکیکی از همان آغاز عصیان ۴۰۱ در دستور کار نظام قرار گرفت. در حالی که از یک سو حقانیت اعتراض قانونی به گشت ارشاد و حجاب اجباری و حد و حدود آن در مراکز قدرت درون نظام به بحث گذاشته می‌شد، گسترش عملیات نظامی به ویژه در منطقه کردستان و با حمله به پایگاههای دستجات و احزاب کردی در اقلیم کردستان و تهدید به هجوم نیروی زمینی به این اقلیم، همراه با افزایش تبلیغات ناسیونالیستی و ضد تجزیه طلبی نشانه‌های آشکار این سیاست را به نمایش گذاشتند. معضل جمهوری اسلامی اما در آن است که نه در سپهر اجتماعی و نه در حیطه اقتصادی هیچ پاسخ عملی روشنی که کل نظام حول آن متحد باشد قابل دسترسی نیست. در عرصه اجتماعی «ژن، ژیان، نازادی» نه تنها به واکنشی متحد کننده در درون نظام منجر نشد، بلکه به افزایش شکاف در درون آن نیز دامن زده است. در حالی که بخشهایی از نظام در تلاش برای اتخاذ رویکردی روادارانه اند، بخشهای دیگر نظام به رویارویی عریان با آن پرداخته اند که از نظر آنان چیزی جز جنبش فواحش نیست. این انتقاد اخلاقی نه

قادر به توضیح و وکیسم و جندریسم و کارکرد آن برای نظام سرمایه داری جهانی است و نه ذره‌ای قادر به پیشگیری در اشاعه آن.

در سوی دیگر واقعه، سرنوشت خود آن جنبش و وکیست و جندریست نیز به عواملی گره خورده است که شکل دادن به آن‌ها خارج از حیطه قدرت آن قرار دارد. به مثابه جنبشی طبقه متوسطی، این جنبش تنها با پیاده نظامی از دل توده‌های محروم جامعه قادر به ادامه حیات در سطح میدانی است. بدون آن پیاده نظام، این جنبشی خواهد ماند در دنیای مجازی. علاوه بر این، به مثابه بخشی از آرایش گلوبالیسم جهانی، موقعیت سیاسی آن به طور جدائی ناپذیری به موقعیت جریان مادر آن در سطح جهانی، جریان گلوبالیست اروپائی-امریکائی و مجمع جهانی داووس، گره خورده است. از این نقطه نظر عروج این جنبش در لحظه کنونی به هیچ وجه اتفاقی نبوده و نیست. در سطح جهانی خصلت نمای اصلی لحظه کنونی افزایش دیوانه وار تلاش جریان گلوبالیست برای ممانعت از زوال اجتناب‌ناپذیر خویش و تن دادن به شکست بزرگ تاریخی است که شبیح آن مدتهاست بر سر این جریان به پرواز درآمده است و با نبرد اوکراین و بحران اقتصادی اروپا و امریکا و ناآرامی‌های رو به گسترش در این کشورها، تیغ تیز آن هر لحظه به خرخره این گلوبالیسم نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود. درک تکاپوی بی‌وقفه رهبران و سازمندان این جنبش نوظهور و اتاق‌های فکر طراح آنان برای زنده نگاه داشتن آنچه که ارگان پروپاگانداستی آنان، ایران اینترنشنال، «خیزش جهانی ایرانیان علیه جمهوری اسلامی» نامگذاری کرده است، تلاشی است برای دستیابی به نتیجه در فرصت کوتاهی که برای این جریان باقی‌مانده است.

بر این اساس، در لحظه کنونی توازن قواء نه هیچ نیروئی قادر به از میدان به در کردن نیروی مقابل و برقراری تعادلی با ثبات است و نه هیچ نیروئی داوطلبانه میدان را به نفع دیگری ترک می‌کند. نتیجه این توازن قواء تشنجی خواهد بود ادامه دار، همراه با هرج و مرج و نابسامانی بیشتر. و هر چه ابعاد این نابسامانی‌ها و دامنه هرج و مرج گسترش یابد، از یک سو دامنه تعرض نظام حاکم در عرصه منطقه‌ئی نیز گسترش یافته و تأکید بر ناسیونالیسم در ایدئولوژی حاکمیت پررنگ تر می‌گردد و از سوی دیگر روند ادغام در بلوک قدرت در حال نضج شرق با شتاب بیشتری به پیش خواهد رفت. نظام جمهوری اسلامی یک بار با دخالت در وقایع سوریه نشان داد که به خوبی قادر است با دور زدن از میدانهای که در آن قدرت مقابله با حریف را ندارد، با اتخاذ ستراتیژی دخالت فعال در میدانهای قوت خویش به تجدید قواء پرداخته و از این تجدید قواء برای مقابله با حریفان قدر قدرت خویش در عرصه داخلی و جهانی بهره‌گیری کند. اکنون نیز افزایش دامنه عملیات نظامی تاکتونی در اقلیم کردستان و احتمال ورود به مجادلات نظامی در بلوچستان و یا شاید حتی ورود به مخاطراتی بزرگتر در قفقاز جنوبی از یک سو و کنار گذاشتن بیطرفی اولیه در جریان نبرد اوکراین و ارسال تسلیحات و تکنولوژی نظامی به نفع روسیه و در تقابل با ناتو، یک بار دیگر و در ابعادی وسیع‌تر همان ستراتیژی مقابله از پهلو به جای مقابله رویارو را به نمایش می‌گذارند.

آنچه بر جا می‌ماند نیروی به میدان آمده جوانان توده‌های محروم و مردم شهرها و محلات فقیر نشین است که با امید به نان و کار و سرپناه و رفاه به میدان آمده‌اند و یک بار دیگر به میدان مصافی کشانده می‌شوند که مصاف آنان نیست. نیروی کارگرانی است که زمانی تشکلهای و «فعالان» و سلبریتی‌های کارگری واقعاً موجود و چپ آنان را با شعار «نان، کار، آزادی- اداره شورائی» به سربازان جنبش مدنی و گزارشگران ایران اینترنشنال تبدیل کردند تا امروز همان شعار را نیز با «ژن، ژیان، نازادی» جایگزین نموده و یک بار دیگر آنان را در صفوف جنبش مدنی و وکیست جندریست به خط کنند.

رفقای کمونیست، لحظه تاریخی کنونی لحظه‌ای است خطیر. جهان با شتاب در حال از سر گذراندن تحولاتی عمیق است که در میان انبوه مجهولات مربوط به آینده فقط یک چیز با قطعیت روشن است و آن هم به پایان رسیدن سلطه چند قرنه دول امپریالیست غربی است که نظم سرمایه داری در بطن آنان پرورش یافت، به بلوغ رسید، بر پهنای گیتی گسترده شد و سرانجام با اوجگیری تضادهای درونی‌اش به مرز امروزی‌اش هم گسیختگی‌اش رسید. مرزی که پیش از این همین نظام و همین دول پاسدار آن دو بار به آن رسیده و به قیمت جان صدها میلیون انسان و نابودی حجم عظیمی از ثروت جوامع بشری خود را از عواقب آن خلاص کردند و بر حیات خونین خویش افزودند. بر متن این وقایع است که تحولات امروز ایران شکل می‌گیرند. شاید به عنوان آخرین وسوسه مسیح. شاید به عنوان آخرین تلاش طبقه متوسط برای شکل دادن به جنبشی فراگیر. تلاشی که در گرو تبدیل این نیروی گسترده رسانه‌ای و مجازی به جریان مسلط و اصلی درون طبقه بورژوازی ایران است. امری که به هیچ وجه نه مسلم است و نه حتی محتمل. چرتکه‌های بورژوازی مدتها است که شرقی می‌نوازند نه غربی. می‌توان مدعی بود که بورژوازی ایران کودن است. اما نمی‌توان آن را کودن تر از شیوخ خلیج فارس تصور نمود که عطای امریکا را به لقای آن بخشیده و در صدد شکل دادن به ائتلاف‌های ستراتیژیک با روسیه و چین اند.

این آخرین تلاش طبقه متوسط، شاید آخرین آرمانگرایی آن نیز باشد چرا که در دو سوی این آرایش هیچ چشم اندازی برای ترسیم یک جامعه انسانی سعادت‌مند در آینده به چشم نمی‌خورد. مدینه فاضله آن «خیزش جهانی» زن، زیان، نازادی خود منجلا بی بیش نیست و زمان زیادی نخواهد کشید - شاید کمتر از چند ماه، شاید حتی کمتر از چند هفته - تا طوفان خروشنده اعتراضات توده‌های زحمتکش همان مدینه‌های فاضله ماسک فریب «دمکراسی» بر چهره آنان را از هم دریده و هیأت منحوس آنان را در برابر چشمان جهانیان آشکار کند. این نیرو شاید قادر باشد جامعه ایران را به ورطه نابودی سوق دهد، اما نه هیچگاه قادر خواهد بود سرنوشت جامعه ایران را به دست بگیرد و نه هیچگاه خواهد توانست حتی گامی فراتر از نظم ضد انسانی موجود بردارد. و با هر درجه از آشکار شدن این ناتوانی، تردیدی در این نیست که این اولترا لیبرالیسم جندریستی دست به دامان انواع ارتجاع فاشیستی خواهد شد. ظرفیت این جنبش در دست بردن به اعمال خشونت کور اگر از امثال مجاهد خلق و جیش العدل بیشتر نباشد به هیچ وجه کمتر نیست. این جنبشی است که می‌تواند دهها باند فاشیستی از قبیل گردانهای آزوف را از درون خود تولید کند. فراخوانهای اعمال خشونت صحنه گردانان این جنبش از همین امروز نه تنها کاربه دستان و مأموران و مسؤولان رژیم، بلکه حتی منتقدان و پرسشگران در باب نظم آتی جامعه پس از سرنگونی دلخواه این جنبش را نیز هدف قرار می‌دهد. جنبش نوظهور طبقه متوسط ایران تمام خشونت چهل و اندساله نظام جمهوری اسلامی، تمام خشونت اعدامهای دهه شصت، خشونت سرکوب شورشیهای زحمتکشان اسلام شهر و خاتون آباد، خشونت سرکوبهای اعتراضات مسالمت آمیز کارگران و معلمان و بازنشستگان، خشونت به شلاق بستن کارگران به خاطر درخواست دستمزدهای عقب مانده و سرانجام خشونت گشت‌های ارشاد نظام را درونی کرده و اکنون در حال بازتولید آن است. لیبرالیسمی که برای دهه‌ها کمونیستها را به علت دست بردن به قهر در انقلاب ۵۷ مورد شماتت قرار می‌داد و مدارا و تساهل را موعظه می‌کرد، اکنون از دل خود اولترالیبرالیسمی بیرون داده است که دست بردن به اعمال خشونت از بالاترین فضیلت‌های آن است و البته این نیز فقط ویژه این جنبش رها شده از قید و بندهای جنبش اصلاحات نیست. تحفه‌ای است مشترک نزد این جنبش با تمام جریان امپریالیستی ترقیخواهانه، فمینیستی، محیط زیستی در ممالک مهد دمکراسی.

و در سوی دیگر این آرایش نیز نیروی نظام اسلامی صف کشیده است که شاید بتواند با گسترش دامنه عمل نظامی خویش در عرصه های منطقه ئی و جهانی از موقعیتی مناسبتر برخوردار گردد، اما نه در مواجهه با این جنبش نوظهور و وکیست-جندریست قادر به مقابله مؤثر است و نه در پاسخگویی به نیازهای پایه‌ئی توده محرومان جامعه.

و به این ترتیب روند وقایع در جمهوری اسلامی در همان جهتی سیر خواهد کرد که از سالهای پایانی ریاست جمهوری روحانی آن را پیش‌بینی کردیم و در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۴۰۰ یک بار دیگر مورد تأکید قرار دادیم. جامعه ایران در این تشنج درون طبقاتی طبقه حاکمه در حال فرسودگی است. این جامعه‌ای است بیمار، پر از کینه و نفرت و در حال اضمحلال. فروپاشی نظم تک قطبی مسلط بر جهان ممکن است برای مدتی به داد این جامعه برسد. زخمهای وارده بر پیکر این جامعه اما عمیق‌تر از آنند که با این تغییرات التیام بیابند.

یک بار دیگر تأکید می‌کنیم: رهائی این جامعه نه بر متن این تشنجهای متقابل، بلکه بر مبنای نفی و فراتر رفتن از این تشنجهای امکان پذیر است. تأکید می‌کنیم که تنها کمونیسم می‌تواند راه برون رفت از وضع فلاکت بار موجود را بسته، یافته و طی کند. **جستن، یافتن و طی کردن، و نه دنباله رو حوادث شدن.** جامعه ایران جامعه‌ای است طوفانی و در این طوفان، تنها در اعماق جامعه است که می‌توان بر پایه هائی استوار ایستاد و نه در سطح آن. معضل گریه‌های جامعه ایران نیز امروز همین است. فقدان نیروئی به معنای دقیق کلمه رادیکال، نیروئی که دست به ریشه مسائل ببرد و این ریشه چیزی نیست جز انسان. این نیرو را باید ساخت. رفقاء این است وظیفه امروز ما. وظیفه‌ای که تنها دست در دست هم امکان انجام آن برای ما فراهم خواهد گردید. شاید در این مصاف موفق نشویم. اما اگر به این ضرورت تاریخی تن ندهیم، پیشاپیش شکست را پذیرا شده ایم. با تمام عواقب فاجعه بار آن.

بگذارید مفهوم مقدس آزادی از نگاه کمونیستی را یادآوری کنیم که در این سالها و هفته‌ها و به ویژه در این روزهای اخیر اینچنین مسخ شده و به لجن کشیده شده است:

آزادی در درک ضرورت است!

رفقاء، ضرورت لحظه تاریخی کنونی را درک کنیم تا در عین پاسخگویی به ضرورت و تحقق آزادی خود، در راه رهائی بشریت گام برداریم.

سازمان تدارک کمونیستی

۲۶ مهرماه - میزان - ۱۴۰۱

۱۸ اکتوبر ۲۰۲۲